

## بررسی شبهات مطرح در منهاج‌السنه در باره جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام

عبدالرحمان باقرزاده / استادیار دانشگاه مازندران / a.bagherzadeh@umz.ac.ir

عباس بخشنده‌بالی / استادیار دانشگاه مازندران / a.bakhshandehbali@umz.ac.ir

تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۹/۲۴ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۸/۰۷/۱۱

### چکیده

دیدگاه‌های کم‌سابقه ابن‌تیمیه در قرن هفتم، شخصیتی متعصب از وی و قرائتی متحجرانه از اسلام به نمایش گذاشت و باعث شد تا موجی از مخالفت دانشمندان فریقین خصوصاً عالمان مذاهب اربعه اهل‌سنت علیه او به راه افتد. تا جایی که با اتفاق نظر، او را طرد و با حکم قضایی به حبس طولانی محکوم نمودند. یکی از دیدگاه‌های وی، ایراد به جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در جمل و صفین است. وی این جنگ‌ها را فاقد وجهت شرعی و مصداق فتنه و معارضان یعنی اصحاب جمل و معاویه و یارانش را از اتهام بغی تبرئه می‌نماید. مسأله ما میزان انطباق ادعاهای وی با منابع دینی و دیدگاه غالب در میان اهل‌سنت است. یافته مهم این مقاله که با روش تحلیلی - توصیفی و با استفاده از منابع معتبر اهل‌سنت تدوین شده، عدم انطباق دیدگاه وی با منابع مهم دینی و دیدگاه غالب آنان است و به این نتیجه می‌رسد که دیدگاهش کاملاً نادرست و در تقابل با اندیشه سایر اهل‌سنت است.

کلیدواژه‌ها: امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن‌تیمیه، ناکتین، جمل، قاسطین، صفین.

### مقدمه

حکومت نوپای امام علی علیه السلام که بعد از دوران حدود ۲۵ ساله خلفای سه‌گانه شکل گرفت، هر چند از مشروعیت الهی برخوردار بود و با مقبولیت و بیعت عمومی مردم همراه شد، با چالش‌ها و مقاومت‌هایی همراه بود که طوفان سهمگین جنگ جمل و طغیان معاویه و یارانش، مهم‌ترین آن‌ها بودند. امام علیه السلام به حکم الهی و با تمام توان، به مقابله با آن‌ها برخاست؛ هر چند ماجرای تلخ حکمیت و کج فهمی خوارج، نگذاشت حلاوت این جهاد مقدس به کام مسلمانان بنشیند.

پژوهش‌های گوناگون، نشان می‌دهد این جنگ‌ها همواره کانون ارزیابی مثبت غالب محدثان، متکلمان، فقها، مورخان مسلمان و دیگران بوده و بزرگان فریقین بر آن مهر تأیید زده و آن‌ها را سرلوحه فتاوی فقهی و دیدگاه‌های کلامی درباره مبارزه با اهل بغی قرار داده‌اند؛ هر چند افراد اندکی هم وجاهت آن را زیر سؤال برده‌اند. هدف این مقاله، در حقیقت، اثبات وجاهت آن جنگ‌ها و پاسخ به شبهات با تکیه بر اسناد معتبر است.

### بیان مسأله

ابوالعباس احمد بن تیمیه حرانی (م ۷۲۸ق) پایه‌گذار اندیشه سلفی، ابعاد مختلف باورهای شیعه مانند اقدامات و فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله حقانیت آن حضرت در جنگ‌ها را زیر سؤال برد. وی تلاش می‌کرد تا نبردهای جمل و صفین را ناشی از دیدگاه شخصی و فاقد دستور خاص دینی و در مخالفت با سنت و دیدگاه اصحاب بدانند. وی می‌کوشید در این مباحث، پیشینیان اهل سنت را هم‌فکر خود معرفی نماید، در حالی که دیدگاه بسیاری از شخصیت‌های برجسته آنان، چه قبل و چه بعد از وی، با دیدگاه‌های او - از جمله درباره جنگ‌های امام علی علیه السلام - کاملاً متفاوت است.

دانشمندان فریقین دائماً دیدگاه‌های ابن تیمیه خصوصاً درباره امیرالمؤمنین علیه السلام را به نقد کشیده‌اند، ولی به صورت مشخص، از برخی مباحث در جلد سوم الغدير علامه امینی و

دراسات فی منہاج السنہ آیت‌اللہ سیدعلی میلانی، به عنوان پیشینه این تحقیق می‌توان یاد کرد. هم‌چنین مقاله «ابن تیمیہ و خلافت حضرت علی» از پیام عبدالملکی در شماره ۸۷ مجله کلام اسلامی که راجع به دیدگاه ابن تیمیہ درباره خلافت امام علیه السلام بحث می‌کند، اشاره‌ای گذرا به موضوع پژوهش حاضر دارد. نیز از مقاله «نقد ابن تیمیہ بر معارضان امام علی علیه السلام در صفین» از محمد اصغری نژاد در شماره ۱۸ مجله سراج منیر می‌توان نام برد که فقط برخی شبهات ابن تیمیہ بر جنگ صفین را به نقد کشیده و به جمل نپرداخته است.

همین‌طور از مقاله «حدیث فئہ باغیہ و پاسخ به شبهات ابن تیمیہ در دفاع از معاویہ» از محمد نصیری و دیگران، در شماره ۴۲ مجله تاریخ اسلام در آئینه پژوهش باید نام برد که صرفاً به بررسی حدیث عمار پرداخته و به سایر مباحث مرتبط ورود نکرده است؛ لذا پژوهش حاضر، بر اساس ضرورت پرداختن جامع به نگاه منفی وی به جنگ‌های حضرت، صورت پذیرفت.

### ایرادات چهارگانه به جنگ‌ها

ابن تیمیہ از چند جهت جنگ‌های امام را زیر سؤال می‌برد که به چهار ایراد اشاره می‌شود که مهم‌ترین آن‌هاست و بدانها پاسخ مستدل داده خواهد شد.

### ایراد اول: فقدان وجاہت شرعی

ابن تیمیہ برای اثبات فقدان دستور شرعی و منطبق با رأی شخصی دانستن جنگ‌ها، تعبیرات فراوانی دارد؛ از جمله وی امام علیه السلام را از اجرای عدالت عاجز دانسته، می‌گوید: «امامان اهل سنت معتقدند که نبرد وی از روی مأموریت - چه واجب و چه مستحب - نبوده است.» (ابن تیمیہ، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۳۸۴) «علی علیه السلام می‌جنگید تا اطاعت شود و در نفوس و اموال مردم تصرف نماید؛ چطور می‌توان آن را نبرد در راه دین دانست؟!» (همان، ج ۴، ص ۴۵۹؛ ج ۸، ص ۳۲۹ و ص ۵۲۶)

وی برای اثبات دیدگاهش، مدعی ندامت امام علیه السلام شده، می‌گوید:  
 «علی علیه السلام از جنگ اظهار ندامت و کراهت می‌نمود که نشان می‌دهد دلیل خاصی بر این جنگ‌ها نداشت تا موجب رضایت و سرورش به جنگ‌ها باشد». (همان، ج ۸، ص ۵۲۶)  
 در جای دیگر می‌گوید:

علی علیه السلام برای اموری مانند قتال پشیمان شد. در شب‌های صفین همواره می‌گفت: «به خدا! عبدالله بن عمر و سعد بن مالک چه خوب کردند، اگر کار نیکی انجام دادند، پاداش زیادی برده‌اند و اگر هم کار بدی انجام داده‌اند، خطرش کم است...». این را نویسندگان روایت نمودند. هم‌چنین می‌گفت: «ای حسن؛ پدرت تصور نمی‌کرد که کار به این جا کشیده شود. پدرت دوست دارد بیست سال پیش از این مرده بود!!...». بعد از برگشت از صفین، لحنش تغییر کرد و می‌گفت: «از امارت معاویه بیزار نباشید...». (همان، ج ۶، ص ۲۰۹)  
 دیدگاه امام حسن علیه السلام بر ترک نبرد بود... (همان، ج ۸، ص ۱۴۵)

### نقد و بررسی

در پاسخ وی باید گفت: نه تنها جنگ‌های امام علیه السلام واجد مشروعیت بلکه در جهت فرمان الهی و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واجب بود. برخی از دلایل این ادعا به شرح ذیل است:

#### الف. تأکید بر همراهی مطلق با حق

از اموری که بر حقانیت امام علیه السلام دلالت دارد، احادیث متعدد نبوی در تأیید نام ایشان از جمله حدیث مشهور همراهی مطلق آن حضرت با «حق» است. هر چند ابن تیمیه حدیث را انکار کرده، می‌گوید: «هیچ‌کس این حدیث را از پیامبر - نه به سند صحیح و نه ضعیف - روایت نکرده ... این حدیث قطعاً دروغ بر پیامبر است... این سخنی است که ساحت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منزّه از آن است». (همان، ج ۴، ص ۲۳۸)

بر خلاف ادعای او، این حدیث، عیناً یا با الفاظ مشابه، در منابع معتبر اهل سنت از صحابه نقل شده است. ابو ثابت گوید:

بر ام سلمه وارد شدم. یاد علی علیه السلام کرده، پرسید: «وقتی دل‌ها به هر سوی پرواز می‌کرد، قلبت با چه کسی بود؟» گفتم: «با علی». گفت: «موفق شدی» و در حالی که می‌گریست، می‌گفت: «به خدایی که جانم به دست اوست، از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: «علی با حق و حق با علی است و هرگز از هم‌دیگر جدا نشوند تا آن‌که روز قیامت، کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.» (بغدادی، ۱۴۲۲، ج ۱۴، ص ۳۲۰؛ زمخشری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۳۳)

به روایت هیشمی از بزار (م ۲۹۲ق)، سعد بن ابی وقاص نیز همین حدیث را از ام سلمه شنید و آن را در برابر معاویه مطرح نمود. معاویه هم کسی را برای راستی‌آزمایی نزد ام سلمه فرستاد و به صدور روایت مطمئن شد. (هیشمی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۲۳۵)

حاکم بعد از نقل مضمون حدیث، می‌گوید: «حدیث بر شرط مسلم صحیح است، ولی در صحیحین نیامده». (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۱۳۴، ش ۴۶۲۹؛ ترمذی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۶۳۳؛ بزار، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۵۲؛ ابویعلی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۱۸؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۱۸۰)

در ده‌ها منبع، طی حدیثی مشابه، امام علی علیه السلام و قرآن قرین هم دانسته شده‌اند (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۱۳۴؛ هیشمی، ۱۴۰۷، ج ۹، ص ۱۳۴) که این حدیث هم تأکید و تأییدی بر صحت حدیث مورد نظر است؛ در نتیجه، این حدیث دلیل روشنی بر حقانیت امام علیه السلام در جنگ‌ها است. چنان‌که به نقل ابن قتیبہ دینوری، محمد بن ابی بکر بر خواهرش عایشه وارد شد و گفت: «آیا نشنیدی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی مع الحق، والحق مع علی؟! با این حال، به بهانه خون عثمان به جنگ با او برخاستی؟!» (شوشتری، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۶۳۶)

### ب. امر مستقیم نبوی

دلیل دیگر مشروعیت قطعی نبردهای امام علیه السلام، امر صریح پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ چنان‌که می‌فرماید: «پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به نبرد با ناکثین، مارقین و قاسطین امر فرمود». (بزار، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۲۱۵؛ نسایی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۲۰۳؛ طبرانی، ۱۴۰۴، ج ۱۰، ص ۹۱؛ مقدسی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۲۴)

قرطبی هم حدیث را به روایت حضرت علی علیه السلام، ابن مسعود و ابویوب آورده است. (قرطبی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۱۱۷)

همیشی حدیث را از بزار و طبرانی روایت نموده، می‌گوید: «راویان یکی از اسناد بزار، راویان کتاب صحاح هستند جز ربیع بن سعید که او را نیز ابن‌حبان موثق می‌داند». (همیشی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۲۳۸) زرقانی هم سندش را نیکو می‌داند. (زرقانی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۵۴۳)

سیوطی روایت را از زید بن علی (سیوطی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۲۳۸) و دارقطنی از عبدالله بن مسعود از امام علیه السلام نقل می‌کنند و بر صحتش مهر تأیید می‌زنند. (دارقطنی، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۱۴۸)

برخی از زبان خلید بن عبدالله العصری چنین نقل می‌کنند: «از امیرالمؤمنین علیه السلام در روز نهروان شنیدم که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به جنگ با ناکثین و مارقین و قاسطین امر فرمود». (ابن‌عساکر، ۱۹۹۵، ج ۴۲، ص ۴۷۰؛ بغدادی، ۱۴۲۲، ج ۸، ص ۳۴۰)

به روایتی دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله وارد منزل ام‌سلمه شدند. در همین حین امام علیه السلام وارد گردید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای ام‌سلمه! به خدا سوگند این مرد بعد از من، قاتل قاسطین، ناکثین و مارقین است!». (سیوطی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۷۵)

با وجود اسناد معتبر یادشده و اعتماد بزرگان بر آن، ادعای ابن‌تیمیه مبنی بر ساختگی بودن حدیث فاقد اعتنا است. (ابن‌تیمیه، همان، ج ۶، ص ۱۱۲ و ج ۷، ص ۳۷۳)

### ج. احادیث دیگر

از جمله دلایل، احادیث دیگر نبوی مانند پیش‌گویی درباره نبرد امام علی علیه السلام بر تأویل قرآن و... است که فقط به دو مورد اشاره می‌کنیم:

ابوسعید خدری گوید:

با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه شدیم. کفش‌هایشان پاره بود و علی علیه السلام مشغول اصلاح آن شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یکی از شما برای تأویل قرآن می‌جنگد، چنان‌که من بر تنزیل (و ظواهر) قرآن جنگیدم». در حالی که ابوبکر و عمر هم در بین ما بودند، سر برافراشتیم تا مصداق این سخن باشیم. حضرت با اشاره به علی علیه السلام فرمود: «شما نیستید؛ بلکه او کسی است که کفش را وصله می‌زند». آمدیم تا به علی علیه السلام بشارت دهیم؛ ولی گویا ایشان شنیده بودند.

هیثمی پس از نقل حدیث گوید:

احمد حنبل حدیث را روایت نموده و روایانش، راویان کتاب صحیح هستند جز فطر بن خلیفه که او هم موثق است. (هیثمی، ۱۴۰۷، ج ۹، ص ۱۳۴؛ ج ۶، ص ۲۴۴)

بر اساس برخی منابع، حدیث فوق به دنبال نزول آیه ۹ سوره حجرات بیان شده است.

(عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۲۶)

روایت دیگر، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به زیبر است که فرمودند: «با علی علیه السلام می‌جنگی در حالی که نسبت به او ظالم هستی!» (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۵۵۷؛ ابویعلی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۹۲؛ سیوطی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۱۹۴) امام علیه السلام در روز جمل، حدیث را به زیبر یادآوری و با او احتجاج کردند و باعث توبه و بازگشت او از میدان نبرد شدند. (حاکم

نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۴۱۳)

## د. تصریح برخی از اصحاب

گواهی صحابه، از جمله شواهد حقانیت امام علی علیه السلام در جنگ‌هاست؛ از جمله:

### ۱. عمار یاسر

عمار می‌گوید:

از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «یا علی! به زودی گروهی باغی با تو نبرد می‌کنند و تو بر حقی؛ کسی که در آن روز تو را یاری نکند، از من نیست!»  
(ابن عساکر، ۱۹۹۵، ج ۴۲، ص ۴۷۳؛ متقی هندی، ۱۴۱۹، ج ۱۱، ص ۲۸۲)

عبدالله بن سلمه گوید:

عمار را در صفین دیدم که می‌گفت: «با این پرچم سه بار همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله جنگیدم و الان بار چهارم است. به خدا سوگند اگر با ما جنگیده، ما را تا نخلستان‌های یمن به عقب برانند، یقین دارم که ما بر حق هستیم و لشکر معاویه بر باطل هستند!» (ابن سعد بصری، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۵۷؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۴۳۳)

ابوسعید تمیمی ملقب به عقیصاء هم می‌گوید:

در مسیر صفین از عمار شنیدم که گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به قتال با ناکثین، قاسطین و مارقین فرمان داد». (سیوطی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۷۶؛ هیثمی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۲۳۸)

هیثمی بعد از نقل روایت گفته: «طبرانی آن را روایت نمود، ولی ابوسعید متروک است، در حالی که ابن حبان و حاکم او را مورد وثوق و مأمون خواندند». ذهبی هم در تعلیق بر مستدرک حاکم، روایت عقیصاء را صحیح می‌خواند. (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۱۳۴؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۴۳۳، ش ۱۷۸۱)



## ۲. ابوسعید خدری

ابوهارون عبدی از ابوسعید روایت می‌کند:

پیامبر صلی الله علیه و آله ما را به نبرد با ناکتین، قاسطین و مارقین فرمان داد. عرض کردیم: «همراه با چه کسی به نبرد با این‌ها بپردازیم؟» فرمود: «همراه با علی علیه السلام که عمار هم با او کشته خواهد شد». (ابن اثیر جزری، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۲۴؛ ابن عساکر، ۱۹۹۵، ج ۴۲، ص ۴۷۱؛ ابن کثیر دمشقی، بی تا، ج ۷، ص ۳۳۹)

## ۳. ابویوب انصاری

حاکم از ابویوب نقل می‌کند که در زمان خلافت خلیفه دوم می‌گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمان داد تا با ناکتین، قاسطین و مارقین قتال نماید». (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۱۵۰)

بعد از بازگشتش از صفین، برخی به حضور ابویوب رفتند و با اشاره به سوابقش، او را بر نبرد با اهل توحید سرزنش نمودند. گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله به ما فرمان داد همراه با علی علیه السلام با ناکتین، قاسطین و مارقین بجنگیم. ناکتین اهل جمل بودند و قاسطین همین‌هایی هستند که از نبرد با آن‌ها برگشتیم؛ یعنی معاویه و یارانش... (بغدادی، ۱۴۲۲، ج ۱۳، ص ۱۸۶)

## ۴. حدیث عمار

دیگر از دلایل، حدیث عمار است که از احادیث معتبر نبوی به شمار می‌آید و جمع زیادی به تواتر آن اعتراف دارند. (سیوطی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۲۳۹؛ مناوی، ۱۳۵۶، ج ۶، ص ۳۶۶)

بر اساس اخبار، تلاش مضاعف عمار در ساخت مسجدالنبی صلی الله علیه و آله، باعث شد تا پیامبر صلی الله علیه و آله ضمن زدودن غبار و تمجید از وی، در سخنانی آمیخته به اعجاز فرمودند:

تقتله الفئة الباغية، يدعوهم إلى الجنة ويدعونه إلى النار؛ (ابن حبان، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۵۵۴ و...) «او را گروهی ستم‌گر به قتل می‌رسانند. وی آن‌ها را به بهشت دعوت می‌کند و آن‌ها وی را به جهنم فرا می‌خوانند».

ابویوب در ضمن روایتی طولانی گوید:

از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «ای عمار! تو را گروهی ستم‌گر می‌کشند و تو در آن وقت، بر حق هستی و حق با توست. ای عمار! اگر دیدی علی به مسیری رفته و تمام مردم مسیر دیگری رفتند، با علی همراه باش! زیرا او تو را در گم‌راهی نبرده، از مسیر هدایت خارج نخواهد کرد.» (بغدادی، ۱۴۲۲، ج ۱۳، ص ۱۸۶)

ابن حجر گوید:

این حدیث را جماعتی از صحابه از جمله قتاده، ام سلمه، ابوهریره، خزیمه بن ثابت، عمار و... روایت نموده‌اند و غالب اسنادش صحیح یا حسن است... این حدیث از معجزات نبوت و فضیلت روشنی برای علی عليه السلام و عمار و پاسخی است به نواصبی که تصور می‌کنند تصمیم علی عليه السلام در جنگ‌هایش نادرست بود. (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۵۴۳)

تعبیر فوق‌عیناً از بدرالدین عینی نیز وارد شده است. (عینی، بی‌تا، ج ۷، ص ۵۱)  
ابن‌عبدالبر آن را صحیح‌ترین حدیث متواتر می‌داند و ابن‌دحیه هم می‌گوید که هیچ ایرادی در صحت آن نیست؛ زیرا اگر صحیح نبود، معاویه آن را انکار می‌نمود. (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۴۳)

پیامبر ﷺ از کشته شدن مظلومانه عمار آن هم به دست گروهی ستم‌گر و باغی خبر داده است.

واژه «بغی»، از واژگان قرآنی است که بر معانی گوناگون اطلاق می‌شود. این واژه اگر بنفسه متعدی باشد، به معنای طلب است؛ مانند: «یتغنونکم الفتنة»؛ (توبه/۴۷) «یتغنون فضلاً من الله و رضواناً»؛ (فتح/۲۹) «الا ابتغاء وجه ربه الأعلى». (لیل/۲۰) اما اگر با حرف جرّ متعدی شود، به معنای ظلم و بیدادگری است؛ چنان‌که ابن‌منظور گوید: «والبغی: التعدی...؛ بغی یعنی تعدی. فلانی بر ما بغی نمود، یعنی از حق برگشت و برتری طلبی دارد. فرأء در آیه:

«قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ... وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ»، گفته: «بغی یعنی برتری جویی بر مردم». ازهری گوید: «معنایش تکبر است و بغی، ظلم و فساد است و الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ یعنی گروه ستم‌گری که از زیر بار طاعت امام عادل خارج شده باشند. چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره عمار فرمود...». (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۴، ص ۷۸)

ابن تیمیه هم تصریح کرده که واژه بغی وقتی مطلق ذکر شود، به معنای ظلم و ستم است. (ابن تیمیه، همان، ج ۴، ص ۴۱۸)

متکلمان و فقهای مسلمان با محوریت آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا...»؛ (حجرات/۹)، مباحث گسترده‌ای را درباره احکام بغی و باغی از جهات مختلف مانند لزوم نصیحت، وجوب قتال با او تا بازگشت به دستور الهی و... مطرح ساخته‌اند.<sup>۱</sup> طبق آیه و دیدگاه فقها، تمرد از خلفای مشروع و اقدام به خروج بر او و شمشیر کشیدن در مقابلش، مصداق بارز بغی است؛ البته چنان‌چه طغیان در برابر امام معصوم باشد، از نظر فقهای شیعه محکوم به کفر است. (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۶۴؛ اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۷، ص ۵۲۴) ولی از نظر اهل سنت، اینان محکوم به کفر نیستند. (بغدادی، ۱۹۷۷، ج ۱، ص ۳۴۲؛ مناوی، ۱۳۵۶، ج ۷، ص ۵۲۴) با این حال، در صورت ایستادگی و عدم ندامت، بالاتفاق خون چنین کسی هدر و قتال با او لازم بلکه واجب خواهد بود. (ماوردی، ۱۴۱۹، ج ۱۳، ص ۱۰۰)

بدیهی است اصرار ابن تیمیه مانند برخی دیگر، بر «مؤمن» خواندن اهل بغی، به ظاهر آیه ۹ احزاب، مربوط می‌شود؛ در حالی که آیه ممکن است اشاره به ایمان قبل از بغی بر امام معصوم باشد که از نظر شیعه، با خروج بر امام معصوم، از ایمان خارج می‌شود. درست مانند آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ...»؛ (مائده/۵۴) که با توجه به سابقه ایمان، افراد مرتد را از میان مؤمنان دانسته است.

۱. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه: نک: رفیع پور، ۱۳۹۳، ص ۲۹۸-۲۷۲ و کلانتری، ۱۳۹۰، ص ۸۹-۱۱۴.

ابن حزم (م ۴۵۶ق) در بیان اجماع اهل سنت می‌گوید:

در زمان واحد، دو امام مشروعیت ندارد و اهل سنت اتفاق نظر دارند که اگر فرد عادل از فرزندان علی علیه السلام امامت کرده و پیش از بیعتش، با انسان زنده دیگر بیعت نشده باشد، چنانچه کسی علیه او قیام کند، نبرد با او واجب خواهد بود. (ابن حزم اندلسی، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۵)

به اجماع شیعه و اعتراف غالب اهل سنت، مراد در حدیث متواتر عمار، باغی به معنای گروه ستم‌گر و مصداق آن هم لشکر معاویه است. ابن حجر می‌گوید:

حدیث دلیل حقانیت علی علیه السلام در جنگ صفین است؛ زیرا یاران معاویه، عمار را کشتند. (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹، ج ۱۳، ص ۸۵)

قاری (م ۱۰۱۴ق) به دلیل همین حدیث و به نقل از طیبی و ابن ملک، لشکر معاویه را طغیان‌گر و باغی معرفی می‌نماید. (قاری، ۱۴۲۲، ج ۱۱، ص ۱۶)

مناوی و ابن عماد (م ۱۰۸۹ق) نیز حدیث را تصریح بر حقانیت امام علی علیه السلام و بغی لشکر معاویه می‌دانند. (مناوی، ۱۳۵۶، ج ۶، ص ۳۶۵؛ ابن عماد حنبلی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۴۵)

به گواهی تاریخ، معاویه که با کشته شدن عمار، فضاحتش را حتمی می‌دانست، به توجیهاتی روی آورد؛ از جمله، واژه بغی را به معنای اولیه لغوی یعنی مطالبه گرفت و منظور از روایت نبوی را گروه طالب خون عثمان دانست. این توجیه نامقبول، اعتراض دانشمندان مسلمان را موجب گردید.

قاری گوید:

نقل شده که معاویه حدیث را تأویل کرده، می‌گفت: «ما فئه باغیه و طالب خون عثمان هستیم». همان‌گونه که می‌بینید، این سخن، تحریف حدیث است؛ زیرا معنای طلب خون مناسب این حدیث نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در فضیلت عمار و سرزنش قاتلش بیان فرمود... (قاری، ۱۴۲۲، ج ۱۱،

ص ۱۶)

قاری با اشاره به توجیه معروف دیگر از معاویه می‌گوید:  
از معاویه توجیه زشت‌تری هم نقل شده که گفت: «قاتل عمار، علی است؛ زیرا او را به نبرد با ما خواند و سبب کشتنش شد.  
در جوابش گفته شد: «پس قاتل حمزه، پیامبر صلی الله علیه و آله است که او را به جهاد برد و نیز قاتلش خداست که مؤمنان را به جنگ با مشرکان فرمان داد». (قاری، همان)  
البته پاسخ فوق، از امام علی علیه السلام بوده که به گفته ابن‌دحیه، پاسخ کوبنده‌ای است که جوابی نداشته و حجتی است که اعتراضی بر او نیست. (مناوی، ۱۳۵۶، ج ۶، ص ۳۶۶)  
برخی دیگر مانند ابن‌بطلال، دست به توجیه دیگری زده و گفته‌اند: مراد از آنان، مشرکان مکه بودند که عمار را شکنجه می‌نمودند! چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عمار آنان را به خدا و بهشت فرا می‌خواند» و چنین جمله‌ای درباره مسلمانان زینده نیست؛ زیرا آنان در دعوت الهی وارد شدند. نشانه‌اش این‌که فرمود: «آنان عمار را به آتش می‌خواند». که مراد، اصرار مشرکان به برگشت عمار از دین اسلام است.  
وی می‌افزاید:

اگر بگویید: جریان مشرکان در مکه بود، در حالی که پیامبر از فعل مستقبل استفاده نمودند، در پاسخ گفته می‌شود: استعمال فعل مستقبل برای گذشته و بالعکس، در عرب مرسوم است. پس یدعوهم یعنی دعاهم ... . پیامبر از شدايد عمار در مکه یاد نمودند تا اشاره به فضیلت و استقامت وی باشد!!  
(ابن‌بطلال قرطبی، ۱۴۲۳، ج ۵، ص ۲۷)

مناوی با اشاره به توجیه ابن‌بطلال می‌گوید: «دانشمندان این توجیه را رد کردند». (مناوی، ۱۳۵۶، ج ۶، ص ۳۶۶)  
ابن‌بطلال که گویا متوجه بطلان توجیه فوق بوده، توجیه دیگر را از زبان مهلب آورد،  
گوید:

مراد از این گروه، خوارج بودند. مراد از فراخواندن آن‌ها به بهشت توسط عمار، فراخواندن آن‌ها برای پیوستن به جماعت است؛ زیرا شایسته نیست

یدعوهم إلى الجنة ويدعونه إلى النار درباره صحابه باشد؛ زیرا بر مسلمانان لازم است فعل صحابه را بر بهترین وجه توجیه کنند! زیرا پیامبر ﷺ بر فضیلت آنها گواهی دادند ... این خبر هم صحیح است که علی علیه السلام عمار را به سوی خوارج اعزام نمود تا آنها را به جماعت فرابخواند! (ابن بطلال قرطبی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۹۸)

این هم توجیهی متعصبانه است که مدرکی ندارد و دانشمندان آنان را ابطال کرده‌اند. عینی ضمن تصریح بر این‌که منظور از فته باغیه، معاویه و یارانش بودند، در پاسخ به توجیه یادشده گوید:

ابن بطلال در این توجیه از مهلب تبعیت کرد و عده‌ای هم از او پیروی نمودند. ولی این توجیه درست نیست؛ زیرا بر اهل علم پوشیده نیست که خوارج بعد از قتل عمار، بر علی علیه السلام خروج نمودند؛ زیرا آغاز شورش آنها به دنبال حکمیت بود که بعد از نبرد صفین واقع شد و یقیناً عمار پیش از این به شهادت رسیده بود. (عینی، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۰۹)

با وجود این روایت صحیح و صریح در اثبات حقانیت امام علی علیه السلام و قرار داشتن معاویه در رأس باغیان، ابن تیمیه می‌گوید:

اگر مدافع علی علیه السلام بگوید: به دلیل حدیث صحیح عمار، کسانی که علی علیه السلام با آنها جنگید باغی بودند، در این جا مردم به چند گروه تقسیم می‌شوند... اگر مدافع علی علیه السلام بگوید: علی مجتهد بود. مخالفش گوید: معاویه هم مجتهد بود! اگر بگویند: علی مجتهد مصیب بود؛ در مقابل برخی از مردم مانند اشعری گوید: معاویه هم مجتهد مصیب بود! برخی هم می‌گویند: معاویه مجتهد خطاکار بود ولی خطای مجتهد مغفور است... (ابن تیمیه، همان، ج ۴، ص ۳۹۱)

همان‌طور که ملاحظه شد، وی تلاش دارد تا به هر صورت ممکن، دامن معاویه را از

ننگ بغی پاک سازد. لذا می‌افزاید:

آنان که با علی جنگیدند، اگر مصداق بغی باشند، باعث خروجهشان از ایمان، ورود به آتش و مانع از بهشت نمی‌شود. (همان، ص ۳۹۴)

بدیهی است که در برابر آن همه نصوص، از جمله حدیث عمار، جایی برای اجتهاد باقی نمی‌ماند تا کسی بخواهد نبرد معاویه با امام را ناشی از اجتهاد بداند. به راستی اگر معاویه و لشکرش، مجتهدان خطاکار! بودند، آیا برای عمار جایز بود آن‌ها را فاسق و ظالم بنامد؛ در حالی که بر خلاف توهم ابن تیمیہ و دیگران، از عمار نقل شده: لا تقولوا کفر اهل الشام ولكن قولوا فسقوا أو ظلموا؛ «نگویید اهل شام کافر شدند؛ بلکه بگویید فاسق یا ظالم گشتند». (بیہقی، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۱۷۴)

مگر نه این که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به عمار فرمود: «... کسی که شمشیر حمایت کند تا به دشمنان علی علیہ السلام کمک نماید، خداوند در قیامت دو گردن‌بند از آتش بر گردنش می‌آویزد». (بغدادی، ۱۴۲۲، ج ۱۳، ص ۱۸۶) اگر معارضان امام علیہ السلام، مجتهدانی خطاکار بودند که به سبب خطا در اجتهاد، اجری حتمی داشتند، چرا پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم آنان را اهل آتش دانستند و فرمودند: «فته باغیہ عمار را به آتش می‌خوانند»!

چنان که ظالم خواندن زبیر به جهت جنگ با امام علیہ السلام، دلیل محکمی است بر این که نبرد با امام علی علیہ السلام هرگز مصداق اجتهاد معذور نیست. (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۴۱۲)

#### و. ابراز ندامت معارضان و قاعدین

پشیمانی برپاکندگان جنگ و برخی از جاماندگان از یاری امام علیہ السلام، یکی دیگر از مهم‌ترین دلایل است. ابن ابی‌الحدید می‌گوید:

اصحاب جمل در ہلاکت و عذاب (در دوزخ) هستند، جز عایشہ و طلحہ و زبیر؛ زیرا آنان توبہ نمودند!! و اگر توبہ نمی‌کردند، به سبب اصرارشان بر بغی، بر آن‌ها نیز حکم به آتش دوزخ می‌گردید. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۹)

ذهبی هم با تأکید بر ندامت عایشه از حضور در جنگ جمل آورده:  
 هرگاه آیه ۳۳ احزاب را می‌خواند، به قدری می‌گریست که مقنعه‌اش خیس  
 می‌شد. (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۷۷؛ ابن اثیر جزری، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۴۴۵)  
 قرطبی هم ضمن نقل مطلب بالا از ثعلبی و دیگران می‌گوید:  
 ابن عطیه گفت که سبب گریه عایشه، سفرش در جنگ جمل بود. (قرطبی،  
 ۱۳۶۴، ج ۱۴، ص ۱۸۱)

از عایشه پرسیدند: «کنار پیامبر ﷺ دفن می‌شوی؟» گفت: «اقداماتی بعد از پیامبر ﷺ  
 انجام دادم. پس مرا کنار سایر همسران دفن نمایند!» (ابن سعد بصری، بی‌تا، ج ۸، ص ۷۴؛  
 ابن عبدربه اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۳۰۸)  
 ذهبی ضمن تصریح بر این‌که عایشه ابتدا مایل بود در منزلش دفن شود، روایت فوق را  
 آورده، می‌گوید:

منظور عایشه از کارهای بعد از پیامبر ﷺ، همان حرکت به سمت جمل  
 است؛ زیرا او از این کار پشیمان شد و توبه نمود ... (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۲،  
 ص ۱۹۳)

هم‌چنین معروف بین اهل سنت، انصراف و توبه طلحه، از دیگر برپاکنندگان جمل  
 است. رفاعه از جدش روایت نمود که روز جمل با علی علیه السلام بودیم. حضرت به دنبال طلحه  
 فرستاد و خواست با او ملاقات نماید. طلحه حاضر شد. فرمود: «تو را به خداوند سوگند  
 می‌دهم آیا از پیامبر ﷺ شنیدی که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و  
 عاد من عاداه؟» عرض کرد: «آری»؛ فرمود: «پس چرا با من می‌جنگی؟» گفت: «فراموش کرده  
 بودم». راوی گوید: «طلحه از جنگ برگشت». (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۴۱۹،  
 حدیث ۵۵۹۴)

معروف است مروان بن حکم که در لشکر عایشه بود طلحه را بعد از انصراف و در  
 حال برگشت، از میان برد. (ابن سعد بصری، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۲۳؛ بغدادی، ۱۹۷۷، ج ۱،



ص ۳۴۲) زیرا وی، از قبل سوگند خورده بود طلحه را به علت مشارکت در محاصره و قتل عثمان به قتل خواهد رساند. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۱۸، ج ۹، ص ۳۶)

حتی بنا بر برخی روایات، وی در حال احتضار، به یکی از یاران امام علی علیه السلام گفت: «دستت را بیاور تا بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نمایم». سپس دستش را در دست او گذاشت و پس از بیعت، جان داد. (باقلانی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۵۲؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۴۲۱)

بر اساس چندین روایت صحیح از جمله روایت ابی‌حرب، زبیر (در جمل) به حضور امام علیه السلام رسید. آن حضرت فرمود: «تو را به خداوند سوگند! آیا به یاد داری که پیامبر صلی الله علیه و آله به تو فرمود: با علی می‌جنگی در حالی که تو ظالم هستی؟ گفت: فراموش کرده بودم. سپس از علی علیه السلام جدا شد و از جنگ برگشت.» (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۴۱۳)

زبیر بعد از توبه و در حین بازگشت از نبرد، به دست عمرو بن جرموز کشته شد. (بغدادی، ۱۹۷۷، ج ۱، ص ۳۴۲)

برخی از متخلفان نیز بعدها اظهار پشیمانی نمودند؛ از جمله عبدالله بن عمر. بعضی مانند سرخسی ضمن تصریح بر وجوب همراهی با امام علی علیه السلام، معتقدند که خانه‌نشینی ابن عمر و پرهیز از همراهی با امام علیه السلام به دلیل ناتوانی جسمی وی از جنگ بود. (سرخسی، ۱۴۲۱، ج ۱۰، ص ۲۱۲) وی ضمن اظهار ندامت می‌گفت:

بر چیزی تأسف نمی‌خورم جز بر این‌که همراه با علی علیه السلام با گروه ستم‌گر ن‌جنگیدم. (ابن عبدالبر قرطبی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۱۱۷)

آلوسی هم این امر را از حاکم و بیهقی نقل می‌کند. (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۳، ص ۳۰۲)

نمونه دیگر مسروق است که ابراهیم نخعی و شعبی گفته‌اند: «وی از دنیا نرفت مگر آن‌که به علت تخلف از جنگ همراه با امام علی علیه السلام توبه نمود.» (ابن عبدالبر قرطبی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۷۷؛ ج ۳، ص ۱۱۱۷)

هم‌چنین به سعد بن ابی‌وقاص گفته شد که علی علیه السلام از تخلف تو در جنگ سخن می‌گفت. پاسخ داد:

به خدا سوگند! تخلف دیدگاهی بود که آن زمان داشتیم ولی دیدگاهم اشتباه

بود. (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۱۲۶)

هم‌چنین روایت شده که معاویه، سعد را سرزنش کرد و گفت: «تو نه بین دو گروه اصلاح نمودی و نه جنگیدی!» جواب داد: «به خاطر شرکت نکردن در جنگ با گروه ستم‌کار پیشیمانم!» (ابن عربی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۷۱۹)

اما ادعای ابن تیمیه مبنی بر ندامت امام علیه السلام، دروغی بیش نیست. دلیل روشنش این‌که وی هیچ مستندی برای آن نیاورده و در هیچ سند معتبری، چنین سخنانی که حاکی از ندامت امام علیه السلام باشد وارد نشده است. ضمن آن‌که مخالفت امام حسن علیه السلام با نبرد نیز قطعاً دروغ است؛ زیرا آن حضرت، هم از حاضران و دلاوران جنگ‌ها بودند و هم به فاصله اندکی بعد از شهادت امام علی علیه السلام، اقدام به دعوت به جهاد با معاویه، تجهیز لشکر و حرکت سپاه نمودند و تنها به دلیل عهدشکنی یاران، وادار به پذیرش آتش‌بس با معاویه شدند.

#### ز. اعتراف بزرگان اهل سنت بر مشروعیت جنگ‌ها

بر خلاف اظهارات مکرر ابن تیمیه که بزرگان اهل سنت را هم‌رأی خود معرفی کرده و مدعی شده که آنان، جنگ امام علیه السلام را پیکار فتنه می‌دانستند، در سایه اعتبار حدیث عمار، مشروعیت خلافت امام و سایر دلایل، با انبوهی از اظهارات عالمان مشهور مواجهیم که آشکارا بر حقانیت امام علیه السلام در جنگ جمل و صفین و باغی بودن مخالفان و اجماع نسبی بر آن تصریح می‌کنند. ابومنصور بغدادی (م ۴۲۹ق) در بیان اجماعات اهل سنت آورده:

آنان به امامت علی علیه السلام در زمان خودش و حقانیتش در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان معتقد هستند و می‌گویند: طلحه و زبیر توبه کردند و از جنگ برگشتند ... معاویه و یارانش باغی بر امام علیه السلام بودند. (بغدادی،

۱۹۷۷، ج ۱، ص ۳۴۲)

بیهقی (م ۴۵۸ق)، سرخسی حنفی (م ۴۸۳ق) و ابن قدامه حنبلی (م ۶۲۰ق)، هر کدام به استناد روایات و اظهارات پیشینیان و اجماع آن‌ها، بر این موضوع تصریح نمودند. (بیهقی،

۱۴۰۱، ج ۱، ص ۳۷۵؛ سرخسی، ۱۴۲۱، ج ۱۰، ص ۲۱۲؛ ابن قدامہ مقدسی، ۱۴۰۵، ج ۱۰، ص ۴۶)

شمس‌الدین قرطبی (م ۶۷۱ق) گوید:

بر این‌که یاران امام علیه السلام گروه حق و عدل و طرف مقابل، گروه باغی بودند، اجماع وجود دارد و معلوم است که علی علیه السلام، امام بود.

وی می‌افزاید:

آن‌گونه که امام عبدالقاهر در کتاب امامت گفته، فقهای حجاز و عراق اعم از علمای فقه و حدیث از جمله: مالک، شافعی، ابوحنیفه، اوزاعی و بخش اعظمی از متکلمان، اجماع دارند که علی علیه السلام در جنگ‌های جمل و صفین بر حق بودند و کسانی که با او جنگیدند، باغی و ظالم به شمار می‌آمدند ... امام ابوالمعالی هم در کتاب ارشاد گفته: «علی علیه السلام در ولایتش، امام بر حق بود و کسانی که با او جنگیدند، باغی بودند». (قرطبی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۱۰۸۹) ابن حجر به دنبال سخن رافعی شافعی که گفته: «ثابت است که اهل جمل، صفین و نهروان باغی بودند»

می‌گوید: همین‌طور است که گفته. دلیلش حدیث: أمرتُ بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین است که نسایی، بزار و طبرانی روایت نمودند. منظور از قاسطین، شامیان هستند که به علت بیعت نکردن با امام علیه السلام، از جاده حق منحرف شدند و مارقین هم نهروانیان هستند؛ زیرا در خبر صحیح وارد شد که آنان از دین خارج می‌شوند. (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۴۴)

وی هم‌چنین می‌گوید:

جمهور اهل سنت معتقدند کسانی که همراه علی علیه السلام جنگیدند، بر حق بودند؛ به دلیل آیه ۹ احزاب که در آن، به قتال با باغیان امر شده و ثابت شد که هر کس با علی علیه السلام جنگید، باغی بوده است ... (همو، ۱۳۷۹، ج ۱۳، ص ۶۷)

وی در ادامه، به حدیثی از حذیفه استناد کرده، می‌گوید:

بزار به سندی نیکو از زید بن وهب روایت نمود که: نزد حذیفه بودیم. به ما گفت: «چگونه خواهید بود وقتی برخی از اهل دین شما بر دیگری شمشیر می‌کشند؟» گفتند: «شما می‌خواهید ما چه کنیم؟» گفت: «ببینید هر گروهی که به سمت علی ع فرامی‌خوانند، ملازمانشان باشید که او حتماً بر حق است.» (همان، ج ۱۳، ص ۸۵)

هیثمی هم پس از نقل روایت فوق گوید:

«بزار روایت را نقل کرده و راویانش موثق هستند.» (هیثمی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۲۳۶)

مشابه این اظهارات در حقانیت امام ع و باغی خواندن اهل جمل و صفین و حتی ادعای اجماع بر آن، در کلام کیاهراسی (کیاهراسی، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۳۸۲)، ابن عربی (ابن عربی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۷۲۱) و نیشابوری (نیشابوری، ۱۴۱۶، ج ۶، ص ۱۶۳) نیز وارد شده است.

### ایراد دوم: پیکار فتنه

ابن تیمیه برای زیر سؤال بردن جنگ‌های امام ع، تلاش دارد آن‌ها را مصداق فتنه بدانند که حق و باطل در آن نامعلوم است؛ لذا می‌گوید:

بدان که جمعی از فقها از اصحاب ابوحنیفه، شافعی و احمد حنبل، جنگ‌های جمل و صفین را مصداق جنگ با باغیان دانسته‌اند. این نظریه خطا و مخالف دیدگاه پیشوایان بزرگ و خلاف تصریح مالک، احمد، ابوحنیفه و غیر آن‌ها از ائمه سلف و مخالف سنت ثابت پیامبر ص است... نبرد جمل و صفین، قتال فتنه بوده و دستوری از خدا و پیامبر ص نداشته است. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۵۰۱ و ۵۰۲؛ ج ۶، ص ۱۱۲ و ج ۸، ص ۲۳۳)

یا می‌گوید:

نبردهای جمل و صفین، قتال فتنه بود و فضیلتی از صحابه، تابعین، سایر علما و حتی کسانی که در آن حضور داشتند، از آن بیزار بودند... پس مخالفان آن در میان امت، بیش‌تر و برتر از موافقانش هستند. (همان، ج ۵، ص ۱۵۳)  
هدفش از اطلاق این عنوان، در حقیقت تقبیح همراهی با امام و تأیید قاعدین است. همان‌طور که می‌گوید:

علمای بلاد معتقد بودند که قتال علی علیہ السلام نبرد فتنه بود و افرادی که از جنگ خودداری کردند، بالاتر از کسانی هستند که همراهش جنگیدند. (همان، ج ۸، ص ۲۳۳)

زیرا به زعم اینان، وظیفه مؤمنان در زمان فتنه، رعایت احتیاط و خانه‌نشینی و داخل نشدن در آن است؛ چنان‌که گفته: نظر اهل سنت بر اساس احادیث صحیح نبوی، بر ترک قتال در فتنه است. (همان، ج ۴، ص ۵۲۹) اینان برای این دیدگاه، به احادیثی استناد می‌کنند که تنها به یک مورد از آن‌ها اشاره می‌شود. احنف بن قیس می‌گوید:

مہیا شدم تا علی علیہ السلام را یاری نمایم. ابوبکرہ را دیدم. گفت: «قصد چه کاری داری؟» گفتم: «به یاری این مرد می‌روم». گفت: «برگرد که من از پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم کہ فرمود: إِذَا التَّقَى الْمُسْلِمَانِ بَسِيفَهُمَا فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ...؛ وقتی دو مسلمان با ہم بجنگند، قاتل و مقتول هر دو در آتش هستند». گفتم: «یا رسول اللہ! آن‌کہ قاتل است حقش آتش است. ولی گناه مقتول چیست؟» فرمود: «چون او ہم بر قتل رفیقش حریص بود». (بخاری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۰)

این حدیث مستمسک افرادی چون ابن تیمیہ شد، ولی به گفته بزرگان، واقعیت این حدیث، هیچ ارتباطی با قتال باغیان ندارد.

عسقلانی با شرح حدیث و این‌کہ منظور احنف، حضور در جنگ جمل برای یاری امام علی علیہ السلام بود، می‌گوید:

ابوبکره حدیث را حمل بر مطلق درگیری بین مسلمانان کرد؛ حال آن‌که حق آن است که حدیث مربوط به جایی بوده که نبرد بدون توجیه شرعی باشد و نبرد با اهل بغی، به دلیل روایات مربوطه، از آن تخصیص می‌خورد. به همین علت، احنف هم از حرف ابوبکره برگشت و در بقیه جنگ‌ها با امام ع همراه شد. (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۸۶)

ابن حجر هم چنین تأیید می‌نماید که حجت افرادی مانند سعد بن ابی وقاص، ابن عمر، محمد بن مسلمه و... که از نبرد کناره‌گیری نمودند، امثال همین روایت بود. در حالی که جمهور اصحاب و تابعین، به وجوب یاری جبهه حق و نبرد با باغیان معتقدند و این دسته از احادیث را بر کسانی حمل نمودند که ناتوان بوده یا در شناخت حق قاصر باشند.

وی در ادامه از طبری نقل می‌کند که اگر در هر درگیری، کناره‌گیری و خانه‌نشینی واجب باشد، هرگز حدی اقامه و باطلی ابطال نمی‌شود. فاسقان هم راهی برای اموری حرام چون برداشتن مال مردم و خون‌ریزی پیدا می‌کنند... لذا بزار در حدیث، نکته اضافه‌ای نقل کرده که: «هرگاه بر سر دنیا جنگیدند، پس قاتل و مقتول در آتشند». قرطبی هم گوید:

منظور حدیث آن‌جاست که نبرد از روی جهالت و در طلب دنیا و هواپرستی باشد... به همین علت است که افرادی که در جمل و صفین از جنگ کناره‌گیری کردند، کم‌تر از کسانی بودند که با امام همراهی نمودند. (همان، ج ۱۳، ص ۳۳)

ابن حزم هم گوید:

وقتی ثابت شد که علی ع بر حق بود، پس احادیثی که بر خانه‌نشینی و کناره‌گیری از جنگ دلالت دارد، بدون تردید درباره کسی است که حق بر او یقینی نشد. وقتی حق روشن شد، پس قتال با اهل بغی به نص قرآن واجب خواهد بود. (ابن حزم اندلسی، بی تا الف، ج ۴، ص ۱۲۵)

سرخسی نیز بر همین دیدگاه تصریح دارد و رأی منسوب به ابوحنیفه درباره لزوم

خانه‌نشینی را در همین جهت تبیین می‌کند. (سرخسی، ۱۴۲۱، ج ۱۰، ص ۲۱۲)

### ایراد سوم: عدم رعایت شروط قتال اهل بغی

به نظر بیشتر اهل سنت، نبرد با باغیان، مشروط به مذاکره ابتدایی است و امام نباید آغازگر جنگ باشد. عبدالقادر عوده می‌نویسد:

در فقه مالکی، شافعی و حنبلی، شرط است که امام، شروع به نبرد نکند و مذاکرات لازم را انجام دهد و در صورت آغاز نبرد از سوی باغیان، با آنها بجنگد. برخلاف دیدگاه ابوحنیفه که نفس خروج و اجتماع برای نبرد با امام را کافی می‌دانست، هر چند آغاز به نبرد نکرده باشند. (عوده، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۳ و ج ۲، ص ۱۰۲)

لذا ابن تیمیہ هر چند جنگ‌ها را مصداق جنگ باغیان ندانسته، در ایرادی دیگر، با اشاره به همین شرط، القا می‌کند که با فرض صدق، امام علیه السلام شرط لازم آن را رعایت نکرد. (ابن تیمیہ، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۴۲۰) وی ضمن آن‌که گناه معارضان امام علیه السلام را به مراتب کم‌تر از قاتلان عثمان می‌داند، می‌گوید:

علی جنگ با یاران معاویه را شروع کرد، در حالی که آنان قتال نکردند، بلکه صرفاً از بیعت امتناع نمودند ... (ابن تیمیہ، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۴۵۹)

وی امام را شیفته خون‌ریزی دانسته، می‌گوید:

دو لشکر در صفین مقابل هم قرار گرفتند، ولی معاویه کسی نبود که آغاز به جنگ نماید، بلکه سخت علاقه‌مند به برپا نشدن جنگ بود، ولی رقیب او حریص‌تر به جنگ بود! (همان، ج ۴، ص ۴۴۷)

در پاسخ باید گفت:

اولاً چگونگی است که ابن تیمیہ، عمل سایر اصحاب را حجت می‌دانستند و بالاتر، حتی به عمل و دیدگاه تابعین استناد می‌کند، ولی نه تنها رفتار امام علیه السلام را حجت نمی‌داند، بلکه ایراد جدی به آن می‌گیرد؟! مگر نه این است که پیشوایش، یعنی احمد حنبل گفته: «هر کس از یکی از صحابه ایراد گیرد یا به سبب رفتارش، بغضش را به دل گیرد و یا معایش را بگوید، بدعت‌گذار است». (ابن حنبل، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۵۴)

ثانیاً بر اساس شواهد، امام علیه السلام این شرط را هم کاملاً رعایت کردند و با ناکتین، قاسطین و مارقین مذاکرات مختلف داشتند و نامه‌های مختلف نوشتند و پیک‌هایی رد و بدل شد و به یاران خود، تصریح می‌نمودند:

شما آغازگر نبرد نباشید، مگر آن‌که آنان شروع به قتال نمایند! (ابن‌قدمه مقدسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۴۷)

امام علیه السلام در ماجرای صفین، زیاد بن نصر و شریح بن هانی را پیشاپیش برای مذاکرات فرستاد و پس از دریافت گزارش‌هایی مبنی بر گفت‌وگو با ابوالاعور اسلمی و لشکر معاویه و پذیرفتن دعوت توسط آنان، مالک را به سمت آن‌ها فرستاد و فرمود:

وایاک آن تباداً القوم بقتال إلا أن یبدؤوک ... «مبادا پیش از آن‌ها، نبرد را آغاز کنی مگر آن‌که آن‌ها آغازگر جنگ باشند. تا آن‌که با آن‌ها ملاقات کرده، سخنشان را بشنوی! مراقب باش که دشمنی آن‌ها، تو را وادار به آغاز نبرد نکند!». (طبری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۷۳)

#### ایراد چهارم: بی‌فایده بودن جنگ‌ها

ابن‌تیمیه تلاش وافر دارد تا اثبات کند که نبردهای امام علیه السلام نه تنها دلیل منطقی نداشت، بلکه فاقد مصلحت و فایده بود و باعث مفاسدی گردید، لذا تصمیم مناسب، خودداری از نبرد بود. وی می‌گوید:

نصوص ثابت نبوی، مقتضی است که ترک نبرد برای هردو گروه بهتر و کناره‌گیری از جنگ از قیام به آن بهتر بود و علی علیه السلام هر چند سزاوارتر از معاویه به حق بود، اگر نبرد را ترک می‌کرد افضل بود. (ابن‌تیمیه، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۳۸۹)

وی بعد از اشاره به جنگ‌های امام علیه السلام گوید:

هیچ رأیی بیش‌تر از رأیی که باعث ریختن خون هزاران مسلمان شد و از کشتن آن‌ها، هیچ مصلحت دینی و دنیوی برای مسلمانان حاصل نگردید، بلکه باعث کاهش خیر و ازدیاد شر شد، شایسته سرزنش نیست. (همان، ج ۶،

ص ۱۱۲)



وی هم چنین می‌گوید:

علی علیه السلام برای حکومت جنگید و به سببش جمعیت زیادی کشته شدند؛ در حالی که در ولایتش، نه نبرد با کفار اتفاق افتاد و نه منطقه‌ای از آنان فتح شد و نه مسلمانان در خیر افزونی قرار گرفتند. (همان، ج ۶، ص ۱۹۱)

درباره این ادعا باید گفت: آیا عمل به قرآن در مبارزه با اهل بغی و دفع ظلم مخالفان حکومت مشروع، دعوت امام به حق، پاداش اخروی و... از فواید قطعی این نبردها نبودند؟! وقتی ثابت شد مخالفان امام علیه السلام باغی بودند، نبرد با آنان، عمل به قرآن و دستور نبوی است که نه تنها مجاز بلکه واجب است. (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۶، ص ۳۱۷) به همین دلیل امام فرمود: «خود را بین نبرد با آنان یا کفر به خدا دیدم». (ابن عبدالبر قرطبی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۱۱۷) آیا برای امام امری لازم‌تر از دفع شرارت‌های داخلی که مهم‌ترین تهدید آن روز بود، وجود داشت؟!!

### نتیجه

- در مقاله پس از طرح دیدگاه‌های ابن تیمیہ مبنی بر نبود وجاہت شرعی نبردهای جمل و صفین، اثبات کردیم:
۱. تأکید پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بر حقانیت مطلق امام علی علیه السلام و پیش‌گویی ایشان مبنی بر نبرد امام با ناکثین، قاسطین و مارقین و احادیث دیگر، دلیل بر وجاہت شرعی است.
  ۲. تصریح برخی اصحاب و حدیث متواتر عمار مبنی بر کشته شدن توسط فتنه باغیہ، از دلایل دیگر بر آن است.
  ۳. توبہ برپاکندگانی جنگ و تصریح بزرگان اہل سنت نیز دلایل دیگر وجاہت شرعی بہ شمار می‌آید.
  ۴. اثبات شد فتنہ خواندن جمل و صفین و رعایت نشدن شروط نبرد توسط ابن تیمیہ، دیدگاهی نادرست و بر خلاف شواہد تاریخی است.
  ۵. بی‌فایده بودن پیکارها و ندامت امام علیه السلام از دیگر ادعاهای ابن تیمیہ بود کہ نادرستی آن‌ها ثابت شد.

## فهرست منابع

١. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٥.
٢. ابن ابی الحدید، ابو حامد، شرح نهج البلاغه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٨.
٣. ابن اثیر جزری، عزالدین، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ١٤١٧.
٤. ابن بطال قرطبی، ابو الحسن، شرح صحیح البخاری، ریاض: مکتبة الرشد، ١٤٢٣.
٥. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنه، مصر: مؤسسة قرطبه، ١٤٠٦.
٦. ابن حبان، محمد ابو حاتم، صحیح ابن حبان، بیروت: مؤسسة الرساله، ١٤١٤.
٧. ابن حجر عسقلانی، ابو الفضل احمد، تهذیب التهذیب، بیروت: دارالفکر، ١٤٠٤.
٨. \_\_\_\_\_، الاصابة فی تمييز الصحابه، بیروت: دارالجيل، ١٤١٢.
٩. \_\_\_\_\_، تلخیص الحییر فی احادیث الرافعی الکبیر، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٩.
١٠. \_\_\_\_\_، فتح الباری شرح صحیح البخاری، بیروت: دارالمعرفة، ١٣٧٩.
١١. \_\_\_\_\_، لسان المیزان، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ١٤٠٦.
١٢. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، الفصل فی الملل والاهواء والنحل، قاهره: مکتبة الخانجی، بی تا (الف).
١٣. \_\_\_\_\_، مراتب الإجماع فی العبادات والمعاملات والاعتقادات، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا (ب).
١٤. ابن حنبل، امام احمد، اصول السنه، عربستان: دار المنار، ١٤١١.
١٥. ابن سعد بصری، محمد، طبقات الکبری، بیروت: دار صادر، بی تا.
١٦. ابن عبد ربّه اندلسی، احمد بن محمد، العقد الفرید، بیروت: دار احياء التراث العربی، ١٤٢٠.
١٧. ابن عبدالبر قرطبی، ابو عمر یوسف، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، بیروت: دارالجيل، ١٤١٢.
١٨. ابن عربی، ابوبکر محمد، احکام القرآن، بیروت: دارالجيل، ١٤٠٨.
١٩. ابن عساکر، حافظ ابو القاسم، تاریخ مدینه دمشق، بیروت: دارالفکر، ١٩٩٥.
٢٠. ابن عماد حنبلی، عبدالحی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، دمشق: دار ابن کثیر، ١٤٠٦.
٢١. ابن قدامه مقدسی، موفق الدین، الکافی فی فقه الإمام المبجل احمد بن حنبل، بیروت: المکتب الاسلامی، بی تا.
٢٢. \_\_\_\_\_، المغنی فی فقه الإمام احمد بن حنبل الشیبانی، بیروت: دارالفکر، ١٤٠٥.
٢٣. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل، البدایة والنهایة، بیروت: مکتبه المعارف، بی تا.

۲۴. ابن مردویه، ابوبکر، مناقب الامام علی بن ابی طالب، بی‌جا: دارالحديث، بی‌تا.
۲۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دارصادر، ۱۴۱۴.
۲۶. ابویعلی، احمد بن علی، مسند ابی یعلی، دمشق: دارالمأمون للتراث، ۱۴۰۴.
۲۷. اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳.
۲۸. باقلانی، ابوبکر، تمهید الأوائل و تلخیص الدلائل، لبنان: مؤسسة الکتب الثقافیه، ۱۴۰۷.
۲۹. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۰۷.
۳۰. بزار، ابوبکر، مسند بزار، بیروت: مؤسسة علوم القرآن، مکتبه العلوم والحکم، ۱۴۰۹.
۳۱. بغدادی، ابوبکر الخطیب، تاریخ بغداد، بیروت: دار الغرب الإسلامی، ۱۴۲۲.
۳۲. بغدادی، ابومنصور، الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه، بیروت: دار الآفاق الجدیدة، ۱۹۷۷.
۳۳. بیهقی، ابوبکر، الاعتقاد والهدایة الی سبیل الرشاد علی مذهب السلف واصحاب الحدیث، بیروت: دار الآفاق الجدیدة، ۱۴۰۱.
۳۴. \_\_\_\_\_، سنن کبری، مکه مکرمه: مکتبه دارالباز، ۱۴۱۴.
۳۵. حاکم نیشابوری، محمد بن ابوعبدالله، المستدرک علی الصحیحین و بذیله التلخیص للحافظ الذهبی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱.
۳۶. دارقطنی، علی بن عمر، العلل الواردة فی الاحادیث النبویه، ریاض: دارطیبه، ۱۴۰۵.
۳۷. ذهبی، شمس‌الدین، الکاشف فی معرفه من له روایه فی الکتب الستة، جدّه: دارالقبلة للثقافة الإسلامیه، ۱۴۱۳ (الف).
۳۸. \_\_\_\_\_، سیر اعلام النبلاء، بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۱۳ (ب).
۳۹. زرقانی، محمد بن عبدالباقی، شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷.
۴۰. رفیع پور، سیدمحمد مهدی، «بررسی آیه بغی در قرآن کریم»، مجله فقه اهل بیت علیهم السلام، ش ۷۷-۷۸؛ ص ۲۷۲-۲۹۸، سال ۱۳۹۳.
۴۱. زمخشری، ابوالقاسم، ربیع الابرار ونصوص الاخیار، بیروت: مؤسسه أعلمی، ۱۴۱۲.
۴۲. سرخسی، شمس‌الدین، المبسوط، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۱.
۴۳. سیوطی، جلال‌الدین، الخصائص الکبری، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵.

٤٤. \_\_\_\_\_، اللثالی المصنوعه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٧.
٤٥. \_\_\_\_\_، جامع الاحادیث (الجامع الصغیر و زوائده و الجامع الکبیر)، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
٤٦. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق و ازهاق الباطل (ویرایش آیت‌الله مرعشی نجفی)، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ١٤٠٩.
٤٧. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، موصل: مکتبه الزهراء، ١٤٠٤.
٤٨. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤٠٧.
٤٩. طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ١٣٨٧.
٥٠. عاملی، (شیخ حرّ) محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، ١٤٠٩.
٥١. عوده، عبدالقادر، التشريع الجنائي الاسلامی مقارناً بالقانون الوضعی، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی‌تا.
٥٢. عینی، بدرالدین محمود، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی‌تا.
٥٣. قرطبی، شمس‌الدین، التذکره باحوال الموتی وامور الآخرة، ریاض: دار المنهاج، ١٤٢٥.
٥٤. \_\_\_\_\_، الجامع لاحکام القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ١٣٦٤.
٥٥. کلانتری، علی‌اکبر، «واکاوی مفهوم بغی و باغی و مصداق‌شناسی خروج بر امام عادل...»، فصلنامه اندیشه نوین دینی، ش ٢٥، ص ٨٩-١١٤، سال ١٣٩٠.
٥٦. کیاهراسی، علی بن محمد، احکام القرآن، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤٢٢.
٥٧. ماوردی، ابوالحسن، الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الامام الشافعی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٩.
٥٨. متقی هندی، علاء‌الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٩.
٥٩. مقدسی، محمد بن طاهر، البدء و التاریخ، بورسعید مصر: مکتبه الثقافه الدینیة، بی‌تا.
٦٠. مناوی، زین‌الدین عبدالرؤف، التیسیر بشرح الجامع الصغیر، ریاض: مکتبه الإمام الشافعی، ١٤٠٨.
٦١. \_\_\_\_\_، فیض القدر شرح الجامع الصغیر، مصر: المکتبه التجاریة الکبری، ١٣٥٦.
٦٢. نسایی، ابوعبدالرحمان، خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، کویت: مکتبه المعلا، ١٤٠٦.
٦٣. نیشابوری، حسن بن محمد، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، ١٤١٦.
٦٤. هیثمی، نورالدین، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، قاهره و بیروت: دارالریان للتراث و دارالکتاب العربی، ١٤٠٧.